

در بازار (۳)





וַ = וְ

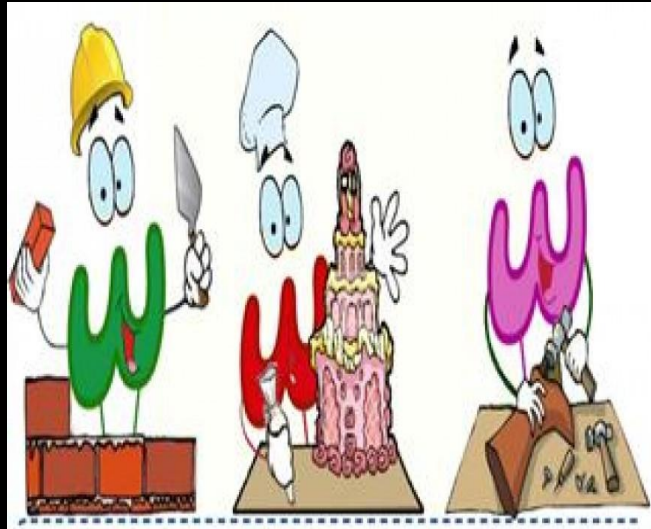
וּ = וְ ~~וּ~~ = וַ

درس ۱۶ در بازار

دیروز در بازار بودیم. مادرم از فروشگاه، پارچه‌ی گل دار قشنگی خریده بود. او در راه، دکان‌ها را به من نشان می‌داد و می‌گفت: این جا تجاری است؛ نجار، پنجره، در و میز می‌سازد.

این جا نانواپی است. آن جا کفّاشی است.

سپس به یک قنادی رسیدیم. مادرم از قنادی شیرینی خرید. وقتی به خانه رسیدیم، مادرم با آن پارچه، چادر نماز قشنگی برای من دوخت. من از او خیلی تشکر کردم.



فروشگاه



دانش



مَكَّانٌ

مَكَّانٌ ~~مَكَّانٌ~~



٣
١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠



سجده



آفائش

آفائش فائش ~~آفائش~~



فان

فان ~~فان~~ فان



چادر فشننگی



نقاش

نَظَّ قَانَسَ ~~نَتَقَانَسَ~~





موفق و پیروز باشید

